

درست و نادرست

۱. یک سال طول می‌کشد تا زمین یک بار دور خود بچرخد. **نادرست** (یک شبانه روز)
۲. خورشید یک سیاره‌ی در حال حرکت است. **نادرست** (خورشید ستاره است)

درک مطلب

۱. **چون قسمتی از زمین که رو به خورشید است، روز است و خورشید دیده می‌شود.** چرا در طول روز، خورشید را می‌بینیم؟
۲. از مشاهده‌ی آسمان باشکوه و زیبا به یاد چه می‌افتی؟ **قدرت خداوند که توانسته همه چیز را**
۳. **گردش زمین به دور خورشید چه چیزی را به وجود می‌آورد؟ چهار فصل یعنی یک سال** به زیبایی خلق کند.

واژه‌آموزی

- به جمله‌های زیر، دقت کن.
- روسری، پوشاک زنانه است.
 - نشستن روی ستاره و سفر در آسمان، رؤیای کودکان است.
 - فعالیت‌های گروهی در کلاس، نوعی رابطه‌ی دوستانه است.
- حالا تو بگو:
- دامن، لباس.....**زنانه**..... است.
 - کُشتی، ورزش **مردانه**..... است.

صندلی صمیمیت

🌿 هفته‌ی گذشته، معلّم شما موضوعی را انتخاب کرد و از شما خواست درباره‌ی آن موضوع تحقیق کنید و اطلاعات کافی به دست آورید. شاید تو به کتابخانه رفته باشی و کتاب یا مجله‌ای را در مورد آن موضوع مطالعه کرده باشی. شاید هم از بزرگ‌ترها پرسیده باشی و یا به کمک رایانه در مورد موضوع جست‌وجو کرده باشی. حالا روی صندلی صمیمیت بنشین و در مورد آن موضوع صحبت کن و توضیح بده که این اطلاعات را از کجا به دست آورده‌ای.

بیاموز و بگو

🎤 در درس سوم خواندیم که آموزگار از هر گروه خواست خوب به اطراف خود نگاه کنند. بعد هرچه را می‌بینند و می‌شنوند، یادداشت کنند و با همفکری، یک نوشته یا گزارش بنویسند. یادداشت‌برداری، یعنی نوشتن چیزهایی که می‌شنویم، می‌بینیم یا می‌خوانیم. وقتی به مسافرت یا گردش علمی می‌روی؛ خوب است دفترچه‌ی یادداشت همراه داشته باشی و دیده‌ها و شنیده‌ها را در آن یادداشت کنی، تا فراموش نشوند. سپس با منظم کردن آن یادداشت‌ها می‌توانی نوشته، گزارش یا خاطرات خود را بنویسی. بسیاری از نویسندگان بزرگ، با استفاده از یادداشت‌های خود کتاب نوشته‌اند.

آیا تاکنون در هنگام گردش علمی یادداشت‌برداری کرده‌ای؟ در مورد آن برای دوستانت صحبت کن. **بله وقتی با مدیر مدرسه و معلم عزیزم به گردش علمی رفته بودیم. خلاصه‌ی آن را**



نوشتیم. گوش کن و بگو

🎤 به بخش اول داستان، گوش کن و ادامه‌ی آن را تو بگو. حالا به بخش دوم داستان گوش کن و آن را با ادامه‌ی داستانی که خودت ساخته‌ای، مقایسه کن.

بعد با تعجب پرسیدند: «حلزون جان، تو که دندان نداری! چطوری این همه برگ و سبزی را می جوی؟»
حلزون جواب داد: «خدا به من بیش از هزار دندان داده است که در پشت زانم مخفی هستند.»

آن‌ها از تعجب به هم نگاه کردند و گفتند: «وای! چقدر دندان!»
همین‌طور که آن‌ها در حال صحبت کردن بودند، ناگهان خروس طلایی را دیدند که نوک‌زنان به طرف آن‌ها می‌آمد. ملخ و عنکبوت پا به فرار گذاشتند؛ ولی حلزون نمی‌توانست به تندی آن‌ها بدود. آن‌ها پشت یک بوته پنهان شدند و به حلزون نگاه کردند. خروس به حلزون که رسید، چند نوک به او زد. بعد هم از آنجا دور شد. آن‌ها نگاه کردند و دیدند خانه‌ی حلزون، صحیح و سالم آنجاست؛ ولی از خود حلزون خبری نیست. ناراحت شدند و زدند زیر گریه.

حلزون فریاد زد: «من زنده و سلامت هستم. چرا گریه می‌کنید؟ فراموش کرده‌اید که این صدف، از من محافظت می‌کند؟»

عنکبوت گفت: «تو چطور توی این صدف پر پیچ و خم، جا می‌شوی؟»
حلزون با لبخندی بر لب، گفت: «من بدن نرمی دارم. خودم را به شکل صدفم در می‌آورم و راحت توی آن، جا می‌شوم. می‌بینید! این هم یکی دیگر از شگفتی‌های وجود من است. در آفریده‌های خداوند، چیزهای عجیب و شگفت‌انگیزی وجود دارد.»
از آن روز به بعد عنکبوت و ملخ و حلزون دوستان خوبی برای هم بودند.

درک و دریافت

- ۱ حلزون چگونه راه می‌رود؟ مایع لغزنده روی زمین می‌پاشد و رویش لیز می‌خورد.
- ۲ آیا عنکبوت و ملخ، مهربان بودند؟ برای پاسخ خود، دو دلیل از متن بیاورید.
- ۳ کلمه‌ی «این» در بند هفتم، به چه کسی اشاره دارد؟ **حلزون**
- ۴ کلمه‌ی «این‌کار» در بند سیزدهم، به چه کاری اشاره دارد؟ **لیز کردن زمین**



۲. دوستشان را مسخره نکردند. از حلزون معذرت خواهی کردند. وقتی دیدند حلزون نیست ناراحت شدند و فکر کردند که خروس حلزون را خورده است.